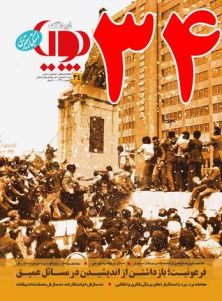


محمدعلی جعفری

تفکیک ناپذیری استبداد از استکبار از منظر امام خمینی (ره)

تفکر صدیقی معتقد هستند که چالش اصلی ما در مباحث مدیریت کشوری درگیر شدن با استبداد است. این نظریه در بحث از صفویه به این طرف مطرح می‌شود. بهزاد نبوی در کتاب مشخصات نظام زیر سلطه که از تألیفات اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است، می‌گوید نظام‌های زیر سلطه نظام‌هایی‌اند که ذاتاً استبدادی هستند. به بیان روشن‌تر، مدیریت این کشورها را مدیریتی بیرونی می‌دانند. فرض کنید دولت آمریکا یک مدیریت بیرونی دارد که نظام‌های زیر سلطه را مدیریت کند. اما یک نظریه هم مانند نظریه مصدق وجود دارد که معتقد است تضاد اصلی ما با استکبار نیست بلکه باید با استکبار سازش داشته باشیم، نه سازشی که وابستگی پیش‌داورانه به آن داشته باشیم، مثل آقای بازرگان که می‌گفت بایستی پس از کودتای ۲۸ مرداد به آمریکایی‌ها دسته‌گل می‌دادیم تا به شاه فشار

در موضوع استکبار و استبداد، یک بحث تئوریک وجود دارد و یک بحث چالشی و عملیاتی. در بحث تئوریک این نکته مطرح است که آیا استبداد و استکبار از هم قابل تفکیک هستند؟ آیا یکی منتظر و ناشی از دیگری است؟ آیا این‌ها از نظر فلسفی قابل تفکیک و یا به بیان دیگر قابل تقسیم هستند که بتوانیم مقسم‌ی پیدا کنیم؟ چند نظریه در این جا ممکن است وجود داشته باشد. یکی نظریه تفکیک است که روشنفکرها خودشان این را تفکیک می‌کنند و در آن دو قالب، دو نظریه پیدا می‌شود. به اعتقاد آن‌ها، انفکاک استبداد و استکبار امکان‌پذیر است. یک بحث هم نظریه فقهی و علمایی است که می‌گویند استبداد و استکبار جدانشدنی نیستند. از زاویه‌ای دیگر بعضی قائل هستند که مقابله با استبداد بر استکبار تقدم دارد. برخی مانند اکثر روشنفکران دهه چهل در ایران و دهه سی همچون



بیاورد که استبداد کم‌تری داشته باشیم.

همچنین سازمان مجاهدین اسلامی تفکر غالب این‌ها این بود که تضاد اصلی ما استکبار است؛ در مقابل آن جریان محافظه‌کارانه‌ای که امثال نهضت آزادی داشتند، این‌ها قائل بودند که تضاد اصلی آن جاست و استبداد، رنگ و بوی استکبار دارد؛ او مدیریت می‌کند که چه کسی و چگونه حکومت کند؛ از این رو آقای بهزاد نبوی در کتاب مشخصات نظام‌های زیر سلطه این بحث را مطرح می‌کند که نظام‌های زیرسلطه فاقد نظام تصمیم‌گیری هستند و به همین دلیل، چاره‌ای جز گرایش داشتن به استبداد ندارند. این نظریه وارد نظام فکری برخی روشنفکران مذهبی هم شده است. وی قائل است که این نظام سلطه، منشأ و خط اصلی را ترسیم می‌کند. این‌ها قائل به جامعه یکنواخت هستند که بخشی از پاره تن حکومت‌ها نوگرایی و مدرنیته است و مادر اصلی این نوگرایی و مدرنیته در غرب است. حتی معتقدند که هگل راست به‌واقع حکومت‌های غرب و هگل چپ حکومت‌های کمونیستی را شکل داده. به اعتقاد این‌ها ذات غرب‌گرایی و مدرنیته، مطلوب است و ما چاره‌ای جز زندگی در ذیل این امر مطلوب و پذیرش استبداد-چه رقیق چه غلیظ- نداریم؛ حتی قائل شویم استعمار انگلیس در هند به نفع توسعه هند تمام شد! روشنفکرها

اخیرا این بحث را مطرح کردند که هند، مستعمره کامل بود و ایران هیچ‌گاه مستعمره کامل نبوده است. حاکم هند یک‌نفر انگلیسی بود که باعث شد زبان هندی‌ها را از اردو به انگلیسی تغییر دهد و انگلیسی صحبت کردن در نظام آموزشی موجب توسعه‌یافتگی کنونی هند شده که می‌تواند خودش را بخشی از اقتصاد دنیای مدرن مطرح

یک نظریه هم مانند نظریه مصدق وجود دارد که معتقد است تضاد اصلی ما با استکبار نیست بلکه باید با استکبار سازش داشته باشیم، نه سازشی که وابستگی پیش‌داورانه به آن داشته باشیم، مثل آقای بازرگان که می‌گفت بایستی پس از کودتای ۲۸ مرداد به آمریکایی‌ها دسته‌کل می‌دادیم تا به شاه فشار بیاورد که استبداد کم‌تری داشته باشیم.

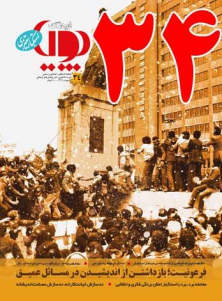
سرمایه‌گذاری‌شان در هند صددرصد جواب می‌دهد ولی در ایران اگرچه مرحله نفوذ و سپس مرحله سلطه شکل می‌گیرد، غرب نمی‌تواند موفق باشد و ایران را از مشخصات این نقش فرهنگی جدا کند. ایرانی‌ها برای تشییع، هزینه بسیار هنگفتی پرداخت کردند و به این سادگی نمی‌شود از آن‌ها گرفت.

به موازات این کشمکش، حضرت امام رحمت‌الله‌علیه مطالعات تئوریک چالشی را وارد حوزه می‌کنند؛ حتی در مجالسی که مرحوم مدرس حضور داشت، هرکسی باید هزینه می‌داد تا بتواند به مجلس برود و مذاکرات را بشنود یا مطالعه کند، و حضرت امام این کار را انجام می‌داد. فکر مبدأ و پدر تفکر روشنفکری ماکیاوول است. ماکیاوولیسیم قائل است که دین باید در اختیار سیاست باشد. یعنی آن‌ها هم به نظریه حداکثری قائل هستند. روشنفکری وقتی وارد می‌شود می‌گوید از نوک انگلستان یا تا فرق سر باید غربی شویم. این نظریه نظریه حداکثری است. در حوزه روشنفکری قائلین به مقوله استبداد و استعمار و همچنین استکبار را در دو سطح می‌توان تقسیم کرد. عده‌ای معتقدند که این دو قابل تفکیک هستند و حجم مبارزه اصلی باید با استبداد داخلی صورت بگیرد. روحیه استبدادی را خیلی‌ها تکرار می‌کنند. روشنفکرها معتقدند که در نتیجه

روحیه استبدادپذیری، استکبار و استعمار هم تحمیل می‌شود؛ از این رو اولویت را مبارزه با بخش استبداد می‌دانند نه با بخش خارجی و استکبارستیزی. به اعتقاد آنان، ما بخشی از یک واحد سیاسی جهانی هستیم که در مراحل مادون قرار گرفته‌ایم و اگر بخواهیم خودمان را به مراحل پیشرفته‌تر برسانیم باید با این‌ها همسویی داشته باشیم.

اما یک دیدگاه سومی هم هست و آن نظریه حضرت امام(ره) در حوزه دینی است. نگاه حضرت امام(ره) در قالب ولایت فقیه، نظریه‌ای دقیق و فنی است.

حالا قسمی را توضیح بدهیم ببینیم در مقسم چه اتفاقی می‌افتد. در ولایت فقیه قسمی اتفاقی که می‌افتد حداکثر کاری که می‌تواند بکند این است که فتوایی بدهد و فتوای خودش را به اطلاع مقلدین برساند، شاید بیش از این جایگاهی برای خودش قائل نمی‌شود. یعنی حوزه سیاست را هم در حوزه مکلف می‌داند نه در حوزه خودش. فقیه اولین باری که فتوا می‌دهد عنوانی را مطرح می‌کند از این که خودش مبتلای به این حکم شرعی است، چون مبتلای به این حکم شرعی است جواب حکم شرعی را پیدا و ابلاغ می‌کند. این حداکثر چیزی است که عامه از ارتباطشان با این ولایت احساس می‌کنند. این نگاه در ولایت قسمی حتی شاید ولایتی که مرحوم شیخ انصاری می‌گوید آن هم به نوعی ولایت قسمی است. شما می‌دانید که تعارض او با قاجاریه و دیگران تعریف خاص خودش را ندارد؛ یعنی درگیری و تنازع و بحث حکومت در آن مطرح



مثلاً قانون اساسی جمهوری اسلامی تعریف کنند؛ در حالی که حضرت امام(ره) نظرشان را درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی فرمودند و گفتند فقط بخشی از اختیارات ولی فقیه در این قانون اساسی آمده است.

به تأسیسی نگاهی بکنیم. بعضی مواقع از جمله در بحث منزوعات بئر این بحث مطرح است که فقها به فرض قبل از محقق قائل می‌شوند به این که هرگاه آب چاه با نجاست آلوده شود، این چاه باید از بین برود و ایشان بحث منزوعات را مطرح می‌کند و بحث منزوعات دقیق است که انسان تعجب می‌کند مستندات این صغریاتی که از بحث منزوعات برای هر کدام از حیوانات تعریف می‌کند چیست. اگر مبتنی بر روایات و اجماع و ... بوده است، ایشان چگونه این بحث‌ها را شکافته؟ ایشان از اعجوبه‌های روزگار است و هیچ کس به مرحوم علامه اشکال نمی‌کند.

الان کسی به اختراع مرحوم شیخ طوسی اشکال نمی‌کند؛ با این که کاری که او انجام می‌دهد تا قبل از ایشان احدی انجام نداده و آن این است که فتوای مجتهد را جای متن حدیث قرار می‌دهد. این خیلی عجیب و غریب و یک نوع انقلاب است. پس در تشیع نباید از لفظ تأسیس ترس داشته باشیم. حضرت امام(ره) هیچ موقع با فقه جواهری درگیر نیست؛ اتفاقاً معتقد است که جواهر باید همیشه سر راه ما باشد و با جواهر حرکت کنیم. فقها وقتی با حادثه‌ای مواجه می‌شدند که منفی بود اصل سیاست در حوزه اسلام را نفی می‌کردند؛ یعنی صغری را می‌دیدند کبری را نفی می‌کردند و حال این که هر صغریایی صغری خودش را نفی می‌کند. در شرایط کنونی هم کسانی بعضی از حوادث جزئی و گناهان جزئی را می‌بینند می‌گویند اصل ولایت فقیه ابدعی است و اصلاً ریشه در اسلام ندارد و باید ما این اصل را کنار بگذاریم تا این وصله‌ها به اسلام نچسبند و اسلام به قوت خودش باقی باشد!

الان روحانی هم این فکر را دارد، تقسیم روحانیت هم خودش بحثی است که خیلی از روحانیون مصدقی فکر می‌کنند، این یک چیز بدیهی است به آن‌ها هم بگویید خیلی بدشان هم نمی‌آید. اخیراً هم در صحبت‌های آقای روحانی آمده که استبدادستیزی ما کم و استکبارستیزی ما زیاد است. بحث این طور مطرح می‌شود که باید مقداری بحث استبدادستیزی را تقویت کنیم. در حالی که نظریه حکومت حضرت امام(ره) که یک نظریه مقسومی و مبنایی است، جعل و تأسیس است و قائل به تفکیک استبداد و استکبار نیست و در نتیجه هیچ‌گاه یک حاکم اسلامی نمی‌تواند ضد استبداد و یا ضد استکبار نباشد. این‌ها از یکدیگر انفکاک ندارند؛ به خلاف دیدگاه روشنفکرانه که یک تقسیم ایزوله دارد و استکبار و استبداد را دو چیز می‌داند.

آقای زیباکلام در کتاب خودش چگونه ما ما شدیم، این بحث را مطرح می‌کند که ما ذاتاً موجود استبدادپذیر هستیم؛ یعنی از ویژگی‌های ما ایرانی‌ها استبدادپذیری است. ریشه این بحث کجاست؟ فورید کتابی دارد با عنوان روح ملت‌ها، بعد از این که بحث روانشناسی را مطرح

می‌کند، ساختار حکومت و رفتار حکومت را توجیه و این رفتار را در قالب ارواح انسان‌های حاکم مطرح می‌کند. در واقع قائل است که این ارواح در عرض هم هستند به خلاف دیدگاه اسلامی که همه را از یک سرشت می‌داند. حالا در جامعه ما این بحث را مطرح کردند که بله! روح ایرانی‌ها استبدادپذیر است. پس باید این روح استبدادپذیری را از جامعه جدا کنیم.

نیست. حتی دیگرانی که مثل مرحوم نراقی صاحب مستند را مطرح می‌کنند این‌ها همه از باب ولایت قسمی درمی‌آید، اما حضرت امام این‌جا قائل به ولایت مقسومی است؛ یعنی خودش از دل خودش قسم در نمی‌آید، خودش طبق اصطلاح حوزوی مبناساز است. تفکرها دو قسم هستند، بعضی از تفکرها تفکرهای صغریاب هستند. در تز دکتری مطرح می‌شود که فکر بتواند کبری یا مینا بسازد. مثلاً در مورد مرحوم نایینی می‌گویند ایشان در بحث معاملات، صاحب مبناست. امام(ره) وقتی بحث حکومت را مطرح می‌کند که این صفات صفات مدیریتی است فقیهی را تعریف می‌کند که از ویژگی‌های او تدبیر یک حکومت در قالب یک نظام سیاسی است، در قالب یک نظام بین‌الملل به آن نگاه می‌کند و حتی شاید خودش نظام بین‌الملل را به شکلی نظام ولایی می‌بیند. آن چیزی که ما را به اشتباه انداخت و به اشتباه می‌اندازد، این نکته است که ما تصور می‌کنیم مثلاً حضرت امام(ره) یک نگاه بسیار ابتدایی و ساده به مسائل حکومت دارد و لذا شما می‌بینید که حتی برخی معتقد بودند که امام(ره) در قنوا به اشتباه دارد عمل می‌کند.

در نصب رهبری که خیلی بحث مهمی است، یک فقیه مثل حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را وقتی انتخاب می‌کند با این که ایشان کم سن و سال‌تر از دیگر فقهاست، چنین فقیهی اصلاً بین فقهای ما مصطلح نیست ولی حضرت امام(ره) با این که فقهمان زبردست‌تری وجود دارد فقاقت را در قالب یک نظام سیاسی می‌بیند. این فرق می‌کند که ما فقها را در یک بحث جزئی ببینیم. بنابراین اشکالاتی که به حضرت امام(ره) وارد می‌کنند بسیار جزئی است. یعنی امام(ره) این اشکالات را در قالب مسائل جزئی می‌داند و بعضاً شاید قابل جواب هم نمی‌داند؛ یعنی برایش قابلیت نمی‌بیند.

این نوع ولایت از نظر حضرت امام(ره) یک نوع انحصار دارد که صغریاتی ندارد. یعنی این گونه نیست که این ولایت تقسیم شود به ولایت عراق، ولایت لبنان، ولایت اروپا و ... چنان که خیلی از فقها این اشتباه را کردند و تکرار هم کردند که ولی فقیه در عراق خودش یک ولی فقیه مستقل است، ولی فقیه لبنان مستقل است و ... ممکن است نگاه هر کدام از این‌ها به حوزه خودشان متفاوت باشد با حوزه نظری ولایت فقیه در ایران. یعنی ولایت فقیه و حکومت را به صورت تجزیه شده و به اصطلاح غربی‌ها ایزوله شده از همدیگر تعریف می‌کنند.

امام(ره) در وصیت‌نامه خود به این نکته هم تذکر می‌دهد و می‌فرماید بحث ما رهاسازی انسان از استضعاف است. یعنی نگاهش نگاه شیعی اسلامی مسیحی الهی نیست؛ بلکه یک دیدگاه تدبیری است یعنی یک

پازل را می‌بینند نه این که دو پازل جداگانه یکی به نام استکبار و یکی به نام استبداد. از منظر امام(ره) همه یک واحد هستند و از این رو با همه این‌ها درگیر می‌شود و چالش پیدا می‌کند. حضرت امام(ره) همان قدر که به مساله فلسطین اهمیت می‌دهد به

مساله ایران هم اهمیت می‌دهد. یعنی حوزه محدودی برای حوزه سیاسی قائل نیست. پس بعضی‌ها که می‌گویند ولایت فقیه چه ربطی به یمن دارد، نگاهشان نگاه تفکیکی و روشنفکری به ولایت فقیه است.

خیلی از افراد حتی از روحانیونی که در داخل کشور ما هستند، سعی می‌کنند که به ولایت فقیه تقریباً خط بدهند، یعنی ولایت فقیه را در قالب

امام(ره) وقتی بحث حکومت را مطرح می‌کند که این صفات صفات مدیریتی است فقیهی را تعریف می‌کند که از ویژگی‌های او تدبیر یک حکومت در قالب یک نظام سیاسی است، در قالب یک نظام بین‌الملل به آن نگاه می‌کند و حتی شاید خودش نظام بین‌الملل را به شکلی نظام ولایی می‌بیند.